

## دیدار با حضرت حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی\*

اشاره: آقای دکتر حاضری مدیر گروه جامعه‌شناسی به اتفاق اعضای هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب اسلامی پژوهشکده امام خمینی (ره) متشکل از آقایان دکتر عباس کشاورز، دکتر علی مرشدی‌زاد و دکتر محمد سالار کسرای در تاریخ ۷۹/۹/۹ توفیق آن را داشتند تا در محضر حضرت حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی که از یاران دیرین امام و شخصیت‌های مؤثر انقلاب بوده‌اند، مباحث مربوط به اهداف، عوامل و فرایند انقلاب را، بویژه با توجه به چالش‌ها، ابهامات و شبهاتی که در این زمینه مطرح می‌شود، دنبال نمایند. این دیدار در فضایی صمیمی و صریح، به دور از تعارفات رسمی صورت گرفت و ایشان به عنوان صاحب‌نظر و تحلیلگری که خود در متن اکثر حوادث و جریانهای عمده انقلاب حضور داشته، صریح و شفاف ابهامات موجود را ردیابی و دیدگاههای خود را مطرح نمودند.

هفتین: یکی از مباحث انقلاب اسلامی، بحث اهداف انقلاب است و اینکه خواسته مردم در حرکت منتهی به انقلاب چه بود؟ مستحضرید که در این زمینه دیدگاههای مختلفی مطرح شده است. بعضی هدف اصلی مردم را

---

\* رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام.

آزادی و نجات از حاکمیت استبدادی رژیم شاه می‌دانند. گروهی دیگر نارساییها و نارضایتیهای اقتصادی، فقر و شکاف طبقاتی را عامل انقلاب می‌شمارند. وابستگی به بیگانه و نفوذ آمریکاییها، همسویی با دشمنان مسلمین یعنی اسرائیل و صهیونیستها نیز عامل دیگری است که بعضی بر آن تکیه می‌کنند. اما عاملی که بیشتر مورد وفاق و توجه است نارساییهای فرهنگی و دور شدن رژیم شاه از باورها و اعتقادات اسلامی مردم است. در این خصوص مسأله مورد اختلاف این است که آیا اسلام‌خواهی مردم به خاطر این بود که در تفسیر و تلقی جدیدی که از اسلام مطرح شده بود، یعنی اسلام مورد نظر امام و روحانیت و روشنفکران همراه ایشان، اسلام‌خواهی تأمین‌کننده همه آن آرمانها بود؟ یا اینکه، مردم صرفنظر از این آرمانها به حقیقت اسلام‌گرایی داشتند و به تحقق این آرمانها چندان اعتنایی نداشتند؟ به عبارت دیگر، آیا مردم اسلام را با فرض آنکه تأمین‌کننده آزادی، استقلال و عدالت بود می‌خواستند یا اینکه اسلام فی نفسه برایشان مطلوب بود هر چند با قرائتی از آن مواجه باشند که فرضاً تأمین‌کننده آزادی نباشد؟

سؤال دوم این است که آیا معنی و مفهوم اسلامی که از سوی حضرت امام و شهیدان مطهری و بهشتی و امثال آنها در آن ایام مطرح می‌شد با اسلامی که امروز مطرح می‌شود، یکسان است؟

هاشمی رفسنجانی: اینکه در اصل، انگیزه‌های مردم از انقلاب چه بود؟ باید به صورت یک مجموعه ببینیم. نمی‌شود گفت که یک بُعدی بود اما شاید بتوان گفت که یکی از این ابعاد سهم بیشتری داشت. بعد از مشروطه با توطئه‌های خارجی و مشکلات و شرایطی که بود، رضا خان آمد. مردم در دوره طولانی رژیم پهلوی واقعاً از جهات مختلف به تنگ آمده بودند. در رژیم گذشته از جهات سیاست خارجی که سلطه بیگانه جدی بود، از لحاظ اقتصادی وضع مردم واقعاً بد بود. تنها عده‌ای وضعشان بد نبود (اکثر کسانی که امکان اظهار نظر داشتند و از روزنامه و تریبونی برخوردار بودند و پولدار بودند وضعشان بد نبود) ولی توده مردم در روستاها بودند و اصلاً روستا به حساب نمی‌آمد، خودمان در روستا زندگی می‌کردیم و هیچ توقعی هم نداشتیم

که به ما برسند. راه، آب، برق، حمل و نقل، بهداشت، درمان و مدرسه هیچ یک از اینها نبود که ما توقع و انتظاری در خصوص آنها داشته باشیم. در شهرها هم طبقه ضعیف خیلی زیاد بود.

از لحاظ فرهنگی هم خیلی روشن بود که زمان پهلوی همان سیاست لائیک دنبال می شد و مردم که واقعاً روح دینی داشتند هیچ امیدی به آن رژیم نداشتند. رژیم به مرور سیاست ایجاد مراکز فساد، ترویج سیاست بی بند و باری به صورت فرهنگ غرب را دنبال می کرد، مشروب فروشیه‌ها، کاباره‌ها، شرایط اخلاقی کنار دریا، وضع خیابانها و ادارات که لابد این را شما می دانید و مردم از هر جهت ناراحت بودند. اینطور نبود که اکثر مردم از یک بُعد قضیه راضی باشند.

اینها همه بود ولی آن چیزی که توده مردم را به صحنه آورد، دین بود. حول محور دین توده مردم به صحنه آمدند. روشنفکرهای اهل مبارزه قبلاً هم بودند. بعد از شهریور ۲۰ جبهه ملی و گروه‌های ملی گرای دیگر، کم کم گروهی از مسلمانها دور و بر آیت الله کاشانی، فداییان اسلام و یا به شکل دیگری در دانشگاه مثل مهندس بازرگان و انجمن اسلامی مهندسان و پزشکان که حرکتی در دانشگاهها داشتند و حزب توده و گروه‌های سوسیالیست دیگر جمع شدند. از پیش هم این جریان بود اما از سال ۴۰ به بعد حوزه در سطح مرجعیت وارد شد. آیت الله کاشانی به عنوان یک مرجع، اعلام مبارزه نکرده بود بلکه به عنوان یک روحانی آگاه و مبارز وارد صحنه شده بود و وقتی مرجعیت وارد شد حوزه هم وارد مبارزه شد و حقیقتاً آن اعتمادی که لازم بود برای کسانی که انگیزه‌های مذهبی داشتند، فراهم شد و آنها به تدریج وارد صحنه شدند.

البته توده مردم یکبار در ۱۵ خرداد مرعوب شدند و عقب نشینی کردند ولی دوباره عمق پیدا کرد بعد از ۱۵ خرداد (که خیلی دوره مهمی است و کم از آن گفته شده) دوباره به میدان آمدند. من فکر می کنم یکی از کارهایی که شما در پژوهشکده باید انجام دهید شناخت دوره بعد از ۱۵ خرداد و ضربه‌هایی است که در این مقطع به رژیم وارد شد.

رژیم با جریان وسیع و شبکه افشاگری که سربازانش طلبه‌ها و وعاظ و افراد متدین دیگر در سراسر ایران در مناسبت‌های مختلف بودند، مواجه شد. آن دوره همه این محورها که اشاره کردم مطرح بود و ما خود جزء هدایتگرهای جریان بودیم. کمک می دادیم، تجهیز می کردیم، موضوع می دادیم، در ایام محرم محورهای وعظ را مشخص می کردیم. وعظ منحصر به کلیات دینی نبود، وضع اقتصادی را هم می گفتیم، هزار فامیل، خودش یک سوژه‌ای برای تبلیغ بر ضد رژیم

بود، تبعیضها سوژه جدی بود، وضع روستاها مسائل فرهنگی و اخلاقی و سیاست خارجی مفلوک و ضد منافع ملی و تسلیم در برابر استعمارگران مطرح بود. وقتی که شاه، انقلاب سفید را (به تعبیر خودش) انجام داد عوارضی را که برای کشاورزی داشت، آنها را مطرح می کردیم. حضور بیگانه را خیلی خوب نشان می دادیم که علایم زیادی نیز داشت. مسائل فرهنگی شاید بیشتر نمایان بود. بی بند و باری و حضور فرهنگ غرب را که با ما آسانتر و متناسبتر بود ولی همه موارد دخیل بود. از لحاظ خارجی مثلاً وضعی که رژیم ما علیه فلسطین داشت یا سیاستهایی که تابع انگلیس و آمریکا بود و در همه مجامع سیاسی این دنباله روی محسوس بود.

این نمونه ها می تواند نشان دهنده انگیزه های وسیع مردم برای وارد شدن به صحنه مبارزه باشد. دین همه اینها را در پوشش خود داشت. اینطور نبود که مردم ناآگاهانه، بدون توجه به محتوا، به اسلام روی آورده باشند. واقعاً اینجوری نبود و طلبه ها به اطلاعاتی مجهز بودند و به مردم آموزش می دادند. یک نمونه را که می توانم ذکر کنم مقدمه ای که بر کتاب سرگذشت فلسطین نوشتم آن را مطالعه کنید و ببینید طرز تفکر ما در مسائل فرهنگی و سیاست خارجی چه بود. این موضوعات بود که کم کم در جامعه پخش می شد. این انگیزه ها حقیقتاً با آن آموزشها به صورت طبیعی در سه شعار خلاصه شد. در شعار استقلال که سیاست خارجی مان است، آزادی که نفی همین فشارها و اختناقهای رژیم شاه بود، جمهوری اسلامی نیز قالبی بود که بر اساس آن نظام موروثی و شاهنشاهی را نفی کرده بودیم. در این مدت امام جلوی شاه ایستادند و مردم هم ایشان را همراهی کردند و مردم برداشتشان از اسلام یک مجموعه این چنینی بود.

در ادامه بحثی که با شما خواهیم داشت امیدوارم بتوانم اثبات کنم که ما همان تفکری را که از اول داشتیم همان را همراه مردم از اول انقلاب و تا امروز ادامه داده ایم و می دهیم. فاصله از آن خواسته های اولی زیاد نیست ولی البته تکامل پیدا کرده گاهی اصلاح شده ولی حقیقتاً یک روندی است که از شروعش تا حالا تکامل پیدا کرده است.

هفتین: جناب آقای هاشمی شما تلقی خودتان از اسلام را مطرح می فرمایید در حالی که بحث این است که بر اساس آن انقلاب شد سردمدارش، امام راحل بود. اما ما در همان زمان، اسلامی هم داشتیم که در

بخش دیگری از روحانیت جاری بود و آنها با طرز تلقی امام موافق و همراه نبودند. در تهران کانون اسلام انقلاب‌آفرین، مسجد هدایت، مسجد قبا، مسجد همت، حسینیه ارشاد و نظایر آن بود و در همان حال مثلاً اسلام حاکم بر مهدیه و جاهایی شبیه آن با اسلام انقلاب‌آفرین مخالف بود. به عنوان مثال وقتی برگزاری مراسم نماز عید فطر قیطریه از کانون اسلام حاکم بر مسجد قبا مطرح شده بود، برخی محافل اسلامی طرف مقابل، این حرکتها را تحریم می‌کردند. مثال دیگر اینکه، وقتی امام در اعتراض به کشتارهای رژیم شاه، جشنهای نیمه شعبان سال ۵۷ را منع فرمودند، شاهد بودیم که ولایتها، با امام مخالفت کرده بر برگزاری جشنها تأکید می‌کردند. حال سؤال این است که آیا اسلام‌گرایهای فعلی بیشتر از کدام مشرب سرچشمه می‌گیرد؟ اسلامی که از مهدیه‌ها، جمکرانها و نظایر آن در حال حاضر هدایت می‌شود یا اشاعه می‌یابد و صدا و سیما هم به عنوان دستگاه رسانه‌ای رسمی نظام آن را تبلیغ می‌کند، از کدام نوع است؟

هاشمی رفسنجانى: پیش از انقلاب اوایل مبارزه در مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی تقریباً همه حوزه همراه آمدند، پیروز هم شدند و دولت عقب‌نشینی کرد. موج دوم که شاه مطرح کرد، مسأله انقلاب سفید بود. در مورد آن اجماع نبود و به تدریج ریزش کرد، ولی بیشتر طلبه‌ها، مدرسین و شخصیت‌های آگاهتر همراه بودند بعضیها فعال و بعضیها غیرفعال بودند و کم‌کم رژیم موفق شد جریانی را در داخل حوزه علمیه به وجود آورد. از قبیل دارالتبلیغ آقای شریعتمداری، افراد و گروه‌های دیگری مخالفت می‌کردند و عده‌ای هم تحت عنوان ولایتی بودند که همین طرز تفکر حجتیها بود البته با شاخ و برگهای مختلف و همان بحثهایی که مثلاً در زمان غیبت امام زمان (عج) حکومت اسلامی نخواهد بود و بحث اینکه آیا امام حسین (ع) برای حکومت قیام کرد یا نه؟ و آن موجی که علیه کتاب شهید جاوید مطرح شد. آنها بیشتر به مسائل ظاهری و سطحی می‌پرداختند ولی جریان عمده و اصیل روحانیت دید دیگری داشت.

در این نگاه، اصل، حکومت است و حکومت اسلامی و ولایت فقیه که امام در نجف تدریس کردند، به خاطر همین بود که مسأله را حل کنند و حل هم شد.

البته همزمان با روشنفکرها هم در چند بُعد اختلاف بود. یک بعد با منافقین اختلاف بود که آنها هم تحت عنوان حرکت اسلامی آمده بودند و می‌خواستند یک تفسیری از دین برای جمع بین مارکسیسم و اسلام داشته باشند. قدری با جبهه ملی و ملی‌گراها اختلاف داشتیم که آنها در شعارها می‌گفتند بعضی از اصلاحات شاه آری ولی دیکتاتوری نه. با نهضت آزادی اختلاف کمتر بود ولی امام نگران بودند و نظریاتی داشتند و به مهندس بازرگان گهگاه در جلسات تعرض می‌کردند و می‌گفتند اینها اسلام ناب را نمی‌گویند. مرحوم شهید مطهری که خودش و افکارش موج نسبتاً نیرومندی به وجود آورده بود با دکتر شریعتی حرف داشتند.

جمع ما که در مجموع به اسلام مبارز اعتقاد داشتیم یعنی شهید بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت‌الله خامنه‌ای و آقای گلزاده غفوری برای اینکه مسائل را حل کنیم با آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و افرادی دیگر جلساتی داشتیم و قرار شد که مسائل مورد اتفاق را برای مبارزه تبیین کنیم.

مأموریت داده شد به دکتر پیمان و من و آقای باهنر و نشستیم و کار کردیم، موادی هم تهیه کردیم که قرار بود تنظیم نهایی کنیم ولی من دستگیر شدم و نمی‌دانستم دیگران چه کردند. بعدها در زندان که بودم کتابی از سوی آقای دکتر پیمان منتشر شد. کتاب را که دیدم فهمیدم نتیجه همان مباحث است ولی ایشان بیشتر نظریات و مواضع خودش را تدوین کرده بود و طبیعی بود که با دیدگاههای جمع ما یکی نبود. در زندان کتاب را مطالعه کردم و ۴۰ ایراد گرفتم و توسط آقای مهدوی کنی فرستادم بیرون که از طریق آقای باهنر با آقای دکتر پیمان صحبت کنند و بگویند قرار ما غیر این بود. گرایش ایشان هم بیشتر به طرف ایدئولوژیهای سوسیالیستی و چپ بود. منظور این است که این بحثها و اختلاف‌نظرها به طور جدی پیش از انقلاب هم مطرح بوده است.

**هقین:** ببخشید، اینکه اختلاف نظرهایی بوده، محل بحث نیست. مسلماً جمع شما هم دیدگاههای کاملاً یکسانی نداشتید. ولی بحث این است که در کل، این مجموعه یک طرف جریان بود و جریان دیگر، اسلام غیر مبارزی بود که مخالف همه شماها بود.

هاشمی رفسنجانى: بله یک جریان هم ولایتیها بودند که مقابل مبارزه بودند و رژیم هم در ماههای آخر حسابی آنها را تقویت می کرد تا چهره مذهبی خودش را نشان بدهد ولی اختلافهایی هم در درون مبارزه بود که مهم است. اگر بخواهید جامعه شناسی و تاریخ انقلاب را بررسی کنید ریشه های بسیاری از مسائلی که بعد از انقلاب بروز کرد و شاخه هایی که رشد کرد باید از آنجا در بیاورید. جمع ما که مدیریت فکری انقلاب را داشتیم از پیش از انقلاب تا به امروز را یک جور می بینیم و تفاوت زیادی نمی بینیم. البته جریانی بود که اصلاً خارج از انقلاب بود و بعد از انقلاب کم کم در بعضی جاها نفوذ کرد. بحثی را که شما می خواهید بگویید درست است آنها در مبارزه نبودند و بعد آمدند و وضعیتی پیدا کردند که آن مسائلی که شما می گوید به آن برمی گردد. کسانی هم بودند در مبارزه و موضع دیگری گرفتند و همان زاویه هایی که داشتند بازتر شد و اگر ما بخواهیم می توانیم این جریان را از اول انقلاب تعقیب کنیم و به سرنخها و ریشه های آن برسیم.

**هفتم:** بحث این است که آیا آنچه امروز در کلیت به نام اسلام مطرح می شود، بیشتر منطبق با اسلام مبارزی است که از طرف روحانیت همراه امام مطرح می شد یا تفاوتهایی با آن دارد؟

هاشمی رفسنجانى: آنچه در گذشته وجود داشت الان هم وجود دارد به صورت جریانهای اصلی و فرعی روحانیت. اما یک شکل جدیدی برای خودش پیدا کرده یعنی همان حرفها در جامعه با شکل های مختلف وجود دارند و بخشی همانهایی هستند که اصلاً با مبارزه نبودند و بعداً به جریان وصل شدند. البته آنها الان نیز بین خود اختلاف دارند. یک گروه از حجتیها هستند که حسابی مخالف انقلاب هستند حتی اخیراً صحبت محاکمه یکی از گروه های حجتی است که تا آنجا پیش رفتند که دست به ترور زده اند ولی صاحبان این تفکر که با ما موافق نبودند آمدند و امروز هم به ظواهر توجه ویژه ای نشان می دهند و الان هم هستند بعضی از آنها مخالف و بعضی موافقند.

هقین: در مورد تحقق شعارهای انقلاب، به طور مثال شعار استقلال، نیز مباحثی مطرح است. در تحقق این شعار تقریباً با اجماع نظر مواجه هستیم و کمتر کسی است که لااقل در بُعد سیاسی آن، آن را تحقق نیافته بداند. اما تحقق شعار آزادی محل مناقشه است. مثلاً اینکه هدف از آزادی، آزادی مخالفان هم بوده است یا آنکه صرفاً منظور آزادی موافقان بوده است؟ جنابعالی فکر می‌کنید مفهوم آزادی مورد نظر در آن ایام چه بوده و تا چه حد از آن آرمانها، امروز محقق شده است؟

هاشمی رفسنجانی: در مورد استقلال که شما گفتید از لحاظ سیاسی اجماعی است که تقریباً اینطور است یعنی در ایران الان کسی نمی‌گوید که استقلال سیاسی تحقق نیافته است ولی از لحاظ اقتصادی، فنی و علمی ما فکر می‌کنیم به بخشی از اهدافمان نرسیده‌ایم و باید واقعاً به نحوی باشد که حقیقتاً نیازهای داخلی را، در حدّ عالی، خودمان بتوانیم تأمین کنیم که این صرفاً یک تصمیم‌گیری نیست که مثلاً قطع رابطه کنیم بلکه باید نیروی انسانی تربیت کنیم. باید زیرساختها را درست کنیم، زیربنای کشور را بسازیم و اینکار ادامه پیدا کند. جریان سازندگی را در این راستا می‌بینم.

اما در مورد آزادی باید بگویم این بحث از اول بین ما مطرح بود، حتی پیش از انقلاب در زندان بحث بود، آنجا که متفکرین مبارزه جمع بودند این بحث مطرح بود که اسلام آیا آزادی مورد نظر را تأمین می‌کند یا نه؟ و بحثهایی با مارکسیستها داشتیم که البته زود خلع سلاح می‌شدند چون خودشان ایدئولوژی داشتند و فرض این بود که حکومت‌های دارای ایدئولوژی محدودیتهایی دارند. با لیبرالها و ملی‌گراها که بحث داشتیم بیشتر نمونه‌های غربی را به رخ می‌کشیدند و ما هم مواضع اسلام را مطرح می‌کردیم. پس از پیروزی وقتی اسم جمهوری اسلامی مطرح شد اختلاف بین کمونیستها، منافقان، نهضت آزادی و جبهه ملی با نیروهای مذهبی پیرو امام و در حقیقت با امام بر سر همین موضوع بود که آنها می‌گفتند جمهوری و یا جمهوری دموکراتیک و اسلامی نباید باشد چون برداشت آنها این بود که با اسلام محدودیتهایی برای آزادیها پیش خواهد آمد. بحث بر سر کلمات اسم نظام بود. در سخنرانیها نیز بیشترین سؤال همین بود که اصلاً جمهوری با اسلامی سازگار است یا نه؟ هم متعبدین سؤال می‌کردند و هم

افرادی که تفکرات دیگری داشتند. مسأله باز و روشن نشده بود که آزادی در چه چهارچوب و حدی باشد و این موضوع جزء بحثهای اولیه بود که بالاخره با نظر امام، «جمهوری اسلامی» مطرح و در فراندوم با رأی قاطع نزدیک به تمام مردم تصویب شد و امام هم هر چه می‌خواستند جامعه هم همان را می‌پذیرفت و اگر کسی حرف دیگری داشت نمی‌خواست یا نمی‌توانست مقاومت بکند. این شکل از حکومت اسلامی که در قانون اساسی ترسیم شد بعد از همان بحثهای اول انقلاب بود. معلوم است که آزادی مطلق برای مخالفان نیست ولی آزادی آنها هم نفی نشده. آزادی در چهارچوب قانون اساسی است که بر محور عقاید و احکام اسلامی قرار می‌گیرد.

**هتین:** جناب آقای هاشمی، الان شاهدیم که افرادی مطرح می‌کنند که وضعیت فعلی قانون اساسی و ترکیب اسلامی و جمهوری در آن، به خاطر شرایط اولیه انقلاب و اضطرارهای آن ایام است. امام در آن ایام صلاح ندانستند با جمهوری بودن مخالفت کنند. والا حکومت مورد نظر و مورد قبول اسلام، حکومت اسلامی است نه جمهوری اسلامی. باید در اولین فرصت ممکن به سمت حکومت اسلامی حرکت کنیم و خود را از اضطرارهای سالهای اول انقلاب خلاص کنیم.

به هر حال، شاهدیم که عده‌ای به لوازم جمهوری نظام اعتنای چندانی ندارند و از جمهوری اسلامی همان را استنباط می‌کنند که از اسلام در منظر آنها بدون قید جمهوری مستفاد می‌شود. نظر شما در این باره چیست؟

هاشمی رفسنجانی: من سخن اولم را یادآوری می‌کنم و اینکه این بحثها هیچ تازگی ندارد. اول انقلاب این بحثها داغتر بود، شما که دانشجو بودید قطعاً این حرفها را خوب به یاد دارید. این تحلیلی که اشاره کردید مبنی بر اینکه، امام تحمیل شده است، درست نیست. همان موقع هم امام و هم ما معتقد بودیم که اسلام با جمهوری بودن سازگار است و توجه به خواست و نظر مردم در متن معارف اسلامی وجود دارد.

هتین: این مطلبی است که بعضی جریانها که قاعدتاً شما می شناسید، مطرح می کنند و به نظر آنها بر امام تحمیل شده است.

هائشمی رفسنجانی: نه اینگونه نیست. امام در این قضایا خیلی محکم بودند. این سنخ حرفها وقتی به امام می رسید، اصرار می کردند و اصرار داشتند که باید قاطع باشیم. امام گفتند «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد». هم اسلامی و هم جمهوری. دلیل مردمی اش هم این بود که امام می گفتند انقلاب را این مردم پیروز کردند و این مردم رأی به اسلام دادند و آقایانی که این حرفها را می زنند انسانهای مبارز و زحمت کشیده انقلاب هستند ولی مردم را ندارند و ما به اسم اسلام مردم را به صحنه آوردیم و با آرای مردم باید جلو برویم و اگر بخواهیم ملاحظه ملی گراها، غرب گراها یا مارکسیستها را بکنیم و التقاطی فکر کنیم این مردم را نخواهیم داشت و مهمترین عنصر دموکراسی هم آرای مردم است و باید اسلامی بودن نظام را جدی بگیریم.

البته در دید ما هم همین طور است که با یک مقدار روشن بینی، لحاظ کردن مردم سالاری در نظام اسلامی قابل تحقق است. اگر یک مقدار خشکیها و توجه به بعضی از ظواهر را کم کنیم می توانیم روح اسلام را با روح دموکراسی با هم ببینیم و ما هنوز همین عقیده را داریم. بعضی وقتها که به بحثهای آن زمان و یادداشتهای آن روزها مراجعه می کنم، می بینم با امروز قابل تطبیق است. باید جمهوری باشد و با آرای مردم کار بکنیم.

اصلاً چهارچوب نظام اسلامی ما همان تصمیمات اول انقلاب ماست. امام را واقعاً مردم انتخاب کرده بودند. در قانون اساسی، رهبری با رأی مردم انتخاب می شود که البته دو مرحله ای است و انتخابات دو مرحله ای در دنیا فراوان است. بخصوص در نظامهای ایدئولوژیکی و در موارد تخصصی معمولاً دو مرحله ای است. به هر حال، فکر می کنم اگر روزی آرای مردم از نظام فاصله بگیرد، دیگر جمهوری اسلامی نیست نظام باید با آرای مردم همخوانی داشته باشد.

هتین: حکومت دموکراتیک آنطور که در غرب مطرح می شود، پایه آن قرارداد اجتماعی است روح قرارداد یعنی اینکه مردم بتوانند سرنوشت

خودشان را خود تعیین بکنند، یعنی حکومت مردم بر سرنوشت خویش و حکومت، پایه و مبنای مردمی به این معنا پیدا می‌کند. در این نگرش، مبنای الهی اصلاً کنار گذاشته می‌شود. در این صورت اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش که در قانون اساسی هم آمده است با مبنای الهی ما یا حکومت ولایت فقیه چگونه قابل جمع کردن خواهد بود؟ اگر مردم در تصمیم‌گیریهای سیاسی بتوانند شرکت کنند و اگر حتی بتوانند رهبر را تعیین بکنند و انتخاب کنند آن با نصب الهی که در بعضی برداشتهای جاری از نظریه ولایت فقیه آمده آیا تعارضی نخواهد داشت؟ و اگر بخواهیم این تعارض را حل کنیم مجبوریم دست به توضیح و تفسیر خاصی بزنیم، آیا شما توضیح و تفسیر خاصی مد نظرتان هست یا مسأله را به نحو دیگری می‌بینید؟

هاشمی رفسنجانى: مبنای روشنی دارم. ما وقتی می‌گوییم جمهوری اسلامی یعنی ما رأی مردم را در چهارچوب اسلام قبول داریم، اگر واقعاً روزی مردم اسلام را نخواستند، آن وقت دیگر جمهوری، اسلامی نیست و قضیه عوض می‌شود. ما عقیده‌مان بر این است. امام هم عقیده‌شان همین بود که ممکن است در این مورد با تفسیرهای مختلفی مواجه شویم ولی مردم رأی به حکومت اسلامی می‌دهند ممکن است در مصادیقش حرف باشد. ما درباره ولایت فقیه، اینجور نمی‌گوییم که خداوند یکی را نصب کرده و فقط همان است. (این فقط در مورد دوازده امام معصوم است که جزء عقاید شیعه است.)

ما فقط می‌گوییم خداوند برای آن کسی که مردم انتخاب می‌کنند، شرط قرار داده است. مثلاً اگر در یک نظامی شرط کردند که وکلای مجلس باید فلان مقدار سواد داشته باشند آیا می‌شود بگوییم حق رأی مردم لغو شده است؟ یا اگر شرط کردند که رئیس جمهور این مقدار سن یا این مقدار سابقه داشته باشد یا این عیب را نداشته باشد شما فکر می‌کنید دموکراسی مخدوش شده است؟ اینجور نیست هیچ جای دنیا این پستها بدون شرط نیست. البته در نظام ما شرطهایی است که آنجا نیست، مثلاً فقیه باشد یا اینکه عادل باشد و بقیه شش شرط در ولی فقیه که دنیا بعضی از این شرطها را نکرده است، اینکه از دید اسلامی و عقیدتی یک شرطی را ما مطرح کنیم این شرط دموکراسی را به هم نمی‌زند. با مبنای شرعی یک شروطی قائل می‌شویم البته

شرطهایش هم خیلی ساده است: اینکه فقیه باشد، عادل باشد، شجاع باشد و شرطهای دیگری مثل اینکه مدیر و مدبر باشد که ممکن است جاهای دیگر هم مطرح باشد.

**هقین:** بله، با این تلقی که حضرتعالی می‌فرمایید تعارضی پیش نمی‌آید. ولی جنابعالی مستحضرید که عده‌ای می‌گویند، اعتقاد به ولایت فقیه، اعتقاد به ولایت عامه‌ای است که در فقیه جامع‌الشرایط محقق است و خبرگان آن را انتخاب نمی‌کنند. بلکه خبرگان آن فقیه را کشف می‌کنند. در حقیقت اینجا، انتخابی در کار نیست و مردم هم به نحوی یک سویه، مکلف به اطاعت از این فقیه کشف شده هستند. نظر شما درباره اینگونه تعبیرات چیست؟

**هاشمی رفسنجانی:** این حرف را هر کسی زده من کاری ندارم. مردم که رأی می‌دهند، به عنوان خبره افرادی را در مجلس خبرگان انتخاب می‌کنند تا این افراد به عنوان اسلام‌شناس از بین دهها فقیهی که می‌شناسند آن کسی که این شروط را دارد و بهترین است انتخاب کنند، یعنی در مورد شخص معینی که کشف شود، مطرح نیست. آنجا ملاک، رأی آن نمایندگان است یعنی از بین مثلاً ۹۰ نفر باید حداقل ۶۰ نفر رأی بدهند که این شخص بهتر است. ممکن است که ده نفر هم مطرح بشوند، اصلاً اینطوری نیست که یک فردی را خدا تعیین کرده و باید کشف شود. عقیده ما و فقه رسمی ما همه می‌گویند که این به صورت عام است. صفات و شرطهایی وجود دارد و هر نظامی می‌تواند شرط بگذارد، ما باید بفهمیم آن کسی را که به او رأی می‌دهیم این شرطها را دارد، یکی را که این شرطها در او قویتر است به او رأی می‌دهیم و او را انتخاب می‌کنیم.